

سخت آشفته و غمگین بودم...

به خودم می گفتم :

بچه ها تنبل و بد اخلاقند

دست کم میگیرند

درس و مشق خود را ...


باید امروز یکی را بزنم، اخم کنم

و نخندم اصلا

تا بترسند از من

و حسابی ببرند :



A tropical landscape with palm trees, a path, and two white swans. The scene is set in a lush, green environment with a path leading through the trees. Two white swans are in flight, one on the left and one on the right. The background is a soft, hazy blue sky. The overall mood is serene and peaceful.

خط کشی آوردم ،

در هوا چرخاندم ...

چشم ها در پی چوب ،

هر طرف می غلطید.

مشق ها را بگزارید جلو ،

زود ، معطل نکنید !

اولی ، کامل بود

دومی ، بد خط بود

بر سرش داد زدم ...

سومی ، می لرزید ...

خوب ، گیر آوردم !!!

صید در دام افتاد

و به چنگ آمد زود ...

دفتر مشف حسن گم شده بود

این طرف ، آنطرف ، نیمکتش را می گشت

تو کجایی بچه ؟ ؟ ؟

بله آقا ، اینجا

همچنان می لرزید...

" پاک تنبل شده ای بچه بد "

« به خدا دفتر من گم شده آقا،

همه شاهد هستند »

« ما نوشتیم آقا »



باز کن دستت را

خط کشم بالا رفت ،

خواستم بر کف دستش بزنم

او تقلا می کرد

چون نگاهش کردم

ناله سختی کرد

گوشه ی صورت او قرمز شد

هق هقی کرد و سپس ساکت شد...

همچنان می گرید...

مثل شخصی آرام ، بی خروش و ناله

ناگهان حمد الله ، در کنارم خم شد

زیر یک میز ، کنار دیوار ،

دفتری پیدا کرد.....

گفت : آقا اینجاس ،

دفتر مشق حسن



چون نگاهش کردم، عالی و خوش خط بود

غرق در شرم و خجالت گشتم

جای آن چوب ستم ، بر دلم آتش زده بود

سرخي گونه ی او ، به کبودی گروید...

صبح فردا دیدم

که حسن با پدرش ، ویکی مرد دگر

سوی من می آیند...

خجل و دل نگران ، منتظر ماندم من

تا که حرفی بزنند

شکوه ای یا گله ای ، یا که دعوا شاید ...

سخت در اندیشه ی آنان بودم...

پدرش بعدِ سلام،

گفت : لطفی بکنید ،

و حسن را بسپارید به ما

گفتمش ، چی شده آقا رحمان ???

گفت : این خِنگِ خدا

وقتی از مدرسه بر می گشته

به زمین افتاده ،

بچه ی سر به هوا ، یا که دعوا کرده

قصه ای ساخته است

زیر ابرو و کنار چشمش متورم شده است ،

درد سختی دارد ،


می بریمش دکتر

با اجازه آقا

چشمم افتاد به چشم کودک ...

غرق اندوه و تأثر گشتم



A photograph of a winter scene. The ground is covered in a thick layer of snow. A path or road winds through the center of the image, flanked by trees whose branches are heavily laden with snow. The overall atmosphere is quiet and serene.

من شرمنده معلم بودم

لیک آن کودک خرد و کوچک

این چنین درس بزرگی می داد

بی کتاب و دفتر

من چه کوچک بودم

او چه اندازه بزرگ

به پدر نیز نگفت

آنچه من از سر خشم ، به سرش آوردم

عیب کار از خود من بود و نمی دانستم...

من از آن روز معلم شده ام

او به من یاد بداد

درس زیبایی را

که به هنگامه ی خشم

نه به دل تصمیمی

نه به لب دستوری

نه کنم تنبیهی



یا چرا اصلاً من

عصبانی باشم

با محبت شاید،

گرهی بگشایم

با خشونت هرگز... <http://leboudoir.iquebec.com/>